

زنان در داستان

قهرمانان زن در داستان‌های زنان داستان‌نویس ایران

نوشته‌ی:

نرگس باقری



انتشارات مروارید

ISBN 978-964-191-001-7

۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰

فهرست

سخن پیشین	۹
مقدمه (به قلم دکتر یدالله جلالی پندری)	۱۳
شخصیت (کاراکتر)	۱۹
زنان داستان‌نویس و انتخاب راوی	۲۳
انعکاس روحیات نویسنده در شخصیت‌ها	۳۵
شخصیت‌ها و طبقه اجتماعی آن‌ها	۶۷
شخصیت‌های اصلی و فرعی زن در داستان‌ها	۹۳
جنسیت (مردستیزی و زن‌ستیزی در داستان‌ها)	۱۱۵
سیمین دانشور: آرزومند اندیشه‌ای فرا جنسیتی	۱۱۸
مهشید امیرشاهی: زیان جامعه در ستیز جنس‌هاست	۱۲۵
شهرنوش پارسی‌پور: آرزومند نیروانایی به دور از جنسیت	۱۳۳
نترسیدن تنها عامل شناخت	۱۵۳
ضعف مقدس	۱۵۵
جسم‌نگری	۱۵۷
اهمیت آموزش	۱۵۸
معشوقه خیالی	۱۵۹
زن حرمسرا	۱۶۳
آشتی جنس‌ها	۱۶۶

غزاله علیزاده: نمایشگر ستیزهای پنهانی ۱۶۸

جنبه‌های عقلانی و عاطفی شخصیت‌های زن در داستان‌ها ۱۷۴

زن خواهان آرامش است ۱۷۷

زن نگران است و بدبختی را بر نمی‌تابد ۱۷۸

زن سازش را بر انقلاب ترجیح می‌دهد ۱۷۹

زن در مقابل بدبختی‌ها سماجت می‌ورزد ۱۷۹

سرمستی‌های آسمانی ۱۸۰

عاشق پیشگی ۱۸۲

اعمال هیستریک ۱۸۳

باورپذیری ۱۸۵

زنان ارتباط تنگ‌تری با طبیعت دارند (طبیعت‌گرایی) ۱۸۷

مخالفت و موافقت قاطعانه ۱۸۸

حرفی ۱۸۸

زنان سلطه و زنان تسلیم ۱۹۱

زنان و حوادث در داستان‌ها ۲۴۶

۱- ازدواج ۲۴۶

۲- آموزش و یادگیری ۲۴۸

۳- فرزند و دلستگی‌های آن ۲۵۰

۴- عشق ۲۵۳

۵- زنان در برابر زنان ۲۵۴

۶- در خواست کار و اشتغال ۲۵۶

۷- هنر ۲۵۷

۸- گرایش به عرفان و مذهب ۲۵۸

۹- سیاست ۲۵۹

۱۰- فرار یا ترک خانه ۲۶۱

۱۱- آزار و اذیت جسمی ۲۶۲

۱۲- آزار و اذیت جنسی ۲۶۳

۱۳- طلاق ۲۶۴

۱۴- خیانت و هوسرانی ۲۶۵

۱۵- اعمال خلاف قانون و قتل ۲۶۶

۱۶- اعتیاد به تریاک و سیگار و ۲۶۶

۱۷- دیوانگی و شوریدگی ۲۶۷

۱۸- خودکشی ۲۶۷

۱۹- سقط جنین ۲۶۷

۲۰- مرگ ۲۶۸

۲۱- خواستگاری زن از مرد ۲۶۸

۲۲- همزیستی با مردان ۲۶۸

زنان در برابر مردان ۲۶۹

فهرست مأخذ و منابع ۲۹۵

سخن پندین

سال ۱۳۸۲ بود از هیاتوری تهران دور شده بودم و در کورچه پس کورچه‌های بافت قدیم روزه زیرکندی‌های نابیناها، خاطرات نه پندار دور گذشته را مرور می‌کردم. تنها چیزی که دلتنگم می‌کرد دور شدن از میدان انقلاب، کتابفروشی‌ها، دستفروشی‌های کتاب و حال و هوای قدیمی بود. دلم برای بوی خاک کتاب‌هایی که تنگ شده بود، برای آن روزها که از صبح تا شب دنبال کتابی می‌گشتم و شب با شادی و صفا ناپذیری خیابان جلد قدیمی‌اش می‌دوادم. برای آنچه داستان‌ها را روی یک‌شب، بوفه‌کوره، سوشون، بکلیا و نه‌ای‌اش فصل، فصل انتخاب پایان‌نامه بود. می‌دانستم که قطعاً کار روی داستان‌ها را انتخاب خواهم کرد. اما چه کسی را؟ کدام کتاب را؟ دکتر جلال به پاریس آمد و موضوعی در زبان نویسنده را پیش کشید چه بهتر باشد، از زنان نویسنده، کتاب‌های اخیر خواننده بدم. سوشون، طوبا و معانی شب و روز. انتخاب‌هایی از زنان، تعداد بیشتری از آنها بود اما باید کار محدودتری انجام می‌دادم و اینطور شد که چهار نویسنده را انتخاب کردم. سیمین دانشور، مهرداد امیرشاهی، شهرنوش پارسا و غزاله علیزاده. اما زن‌ها من چه دیدگاهی از خودم و از زن بودن داریم؟ چگونه می‌شود با

فصلنامه علمی و پژوهشی، بهار ۱۳۸۳، شماره ۱، صفحه ۱۷

سخن پیشین

سال ۱۳۸۳ بود، از هیاهوی تهران دور شده بودم و در کوچه پس کوچه‌های بافت قدیم یزد، زیر گنبدی‌های ساباط‌ها، خاطرات نه چندان دور گذشته را مرور می‌کردم. تنها چیزی که دلتنگم می‌کرد دور شدن از میدان انقلاب، کتابفروشی‌ها، دستفروشی‌های کتاب و حال و هواهای قدیمی بود. دلم برای بوی خاک کتاب‌های کهنه تنگ شده بود. برای آن روزها که از صبح تا شب دنبال کتابی می‌گشتم و شب با شادی و صف‌ناپذیری غبار از جلد قدیمی‌اش می‌زدودم. برای آنهمه داستان، هزارویک‌شب، بوف‌کور، سووشون، یگلیا و تنهایی‌اش...

فصل، فصل انتخاب پایان‌نامه بود، می‌دانستم که قطعاً کار روی داستان‌ها را انتخاب خواهم کرد. اما چه کسی را؟ کدام کتاب را؟ دکتر جلالی به یاری‌ام آمد و موضوع زنان نویسنده را پیش کشید چه بهتر! باشد، از زنان نویسنده، کتاب‌های خوبی خوانده بودم. سووشون، طویا و معنای شب و... انتخاب‌هایم از زنان، تعداد بیشتری از آنها بود اما باید کار محدودتری انجام می‌دادم و اینطور شد که چهار نویسنده را انتخاب کردم. سیمین دانشور، مهشید امیرشاهی، شهرنوش پارسی‌پور و غزاله علیزاده.

اما زن! من چه دیدگاهی از خودم و از زن بودن داشتم؟ چگونه می‌شد با

نگاه دیگری به زنان نگریست؟ چه فرقی بود اصلاً؟! رفتم به سراغ کتابهایشان، هرچه می‌خواندم بیشتر باد می‌کردم، بغض می‌کردم، گاهی به حلاّ انفجار می‌رسیدم! گاهی دلم می‌شکست و گاهی مغرور و پیروز لبخند می‌زدم. کم‌کم جنبه‌های کار زنان را شناختم، توانستم با حوزه‌های فکری جدیدی آشنا شوم. شخصیت به شخصیت با داستان‌ها و حوادث پیش رفتم، گاهی روزها و ماه‌ها با بعضی‌هاشان زندگی کردم، گاهی دلم می‌خواست نظر بدهم حرف بزنم اما، کار، کار پژوهشی بود و نقد فمینیست باید بی‌طرف می‌بود. هرچه بیشتر پیش می‌رفتم و از هر جنبه که به داستان نگاه می‌کردم نویسنده را می‌دیدم، زنی که حرف می‌زد و آمده بود تا از خودش بگوید. بعد آرام آرام کار شکل گرفت و یک روز هم دیدم که تمام شده، مثل همه کارهای دیگر.

در تمام این روزها که گفتم، هرگاه چیز تازه‌ای می‌یافتم، هرگاه اشکی می‌آمد و بغضی می‌شکست، هرگاه لبخند بود و مهم‌تر از همه هرگاه پیچشی و نکته‌ای که درکش نمی‌کردم کسی در کنارم بود که با شوق به یاری‌ام می‌شتافت، او نیز تمام داستان‌ها را با من خواند با من نظر داد، یادم هست یک روز که از موضوعی ناراحت بودم و دچار روزمرگی شده بودم؛ گفتم: «طوبیا» نباش. طوبیای داستان طوبیا و معنای شب را می‌گفت. نمی‌دانم حاصل این پژوهش که پیش روی شماست چقدر موفق بوده، عیب و ایرادها و کاستی‌هایش را می‌دانم، حتی اعتماد به نفس چاپ کردنش را هم، - اگر تشویق به این کار نمی‌شدم - نداشتم، اما وقتی تمام شد، دوباره برگشتم به همان سؤال اول، چه فرقی بود اصلاً؟! بادم خالی شده بود دنیا رنگ دیگری گرفته بود، زندگی‌ام سرشار از افکار تازه‌ای بود و حس تعادل زیبایی من و همسر را فرا گرفته بود، اصلاً بگذارید قلم را در دستان خودش بگذارم تا از این «نیروانای به دور از جنسیت» چند سطر می‌هم، او بنویسد:

«کوچک که بودم فکر می‌کردم زن یعنی فرشته و ناراحت می‌شدم که چرا بعضی از مردها فرشته‌ها را اذیت می‌کنند. بزرگتر که شدم از فرشته نبودن بعضی‌هاشان دلخور شدم. خواندم که نیمه گمشده‌مان هستند ولی دیدم

بعضی‌هاشان بیش از نیمی بودند و بعضی کوچکتر از نیم. نگاهم را که به بلندای مادر بزرگم انداختم مردهایی دیدم که معیارشان از نیم، چند وجبی کوچکتر از خودشان بود و هر چه خودشان کوچکتر بودند و جنبه‌هایشان، تصاعدی پایین‌تر می‌آمد. وقتی داستان‌های زنان را خواندم تازه فهمیدم که داستان‌های عاشقانه‌ای که در آخر، قهرمانهایشان به خوبی و خوشی با هم زندگی می‌کردند - حال که قلم به دست معشوق افتاده - رنگ دیگری به خود گرفته و مرا شرمسار از دست‌های سنگی پدرانمان می‌کند. تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که:

بخواب از خاطره دست‌های پدرانمان

و بیدار شو به روشنی دست‌های من.

کاش زنها زودتر می‌نوشتند که شاید اکنون به جایی رسیده بودیم که آخر داستانهایمان، به خوبی تمام می‌شد، «دنیای زنی شاد و غمگسار و همراه مرد، نه برده او، دنیای مردی برازنده چنان زنی»^۱. شایسته است که از راهنمایی‌های خالصانه و بی‌چشمداشت استاد عزیزم، دکتر جلالی که با حوصله متن را خواندند و دکتر مسعود جعفری جزئی که اصلاحاتی را پیشنهاد کردند و تمامی استادان ادبیات فارسی، در دانشگاه تهران و دانشگاه یزد که افتخار شاگردی‌شان را داشته‌ام و جناب آقای حسن‌زاده و همکاران گرامی‌شان در انتشارات مروارید، تشکر و قدردانی کنم. نیز از همه افراد خانواده خود و همسر و دوستان دلسوزی که دلگرمی‌ام را افزودند، بی‌نهایت سپاسگزارم. زندگی‌شان شاد و دنیای‌شان به کام.

تهران - دی ماه ۱۳۸۶

نرگس باقری

۱. سیمین دانشور، مجموعه به کسی سلام کنم، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۹ داستان